

دو فصلنامه علمی-پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»
دوره جدید، شماره ششم، تابستان و پاییز ۱۳۸۸: ۱۸۶-۱۶۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۱/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۰۱/۳۱

بررسی مقایسه‌ای چارچوب‌های تحلیلی و روش‌شناختی مطالعات نفت و سیاست

* سعید میرترابی

چکیده

این مقاله بر آن است تا با رویکردی مقایسه‌ای نشان دهد که ادبیات دولت رانتیر در خلال حدود چهار دهه اخیر خلاف تصور رایج، نه به لحاظ محتوی و نه از نظر روش مطالعات، وضعیتی یکدست نداشته و فراز و نشیب‌های بسیاری را طی کرده است. این مطالعات را از نظر چارچوب‌های تحلیلی و روشی، به دو دسته متمایز از هم تقسیم کرده‌ایم. نسل اول این مطالعات از دهه ۱۹۷۰ آغاز شد اما ناکامی تحلیل‌های رانتیری در توضیح شرایط کشورهای نفت‌خیز و تبیین آثار کاهش شدید درآمدهای نفت در دهه ۱۹۸۰، انتقادهایی جدی را برانگیخت. نقدهایی که در ارتباط با موج نخست این مطالعات مطرح شد، زمینه بازنگری‌های اساسی را در روش مطالعات و شیوه مفهوم‌سازی رانت‌های خارجی و سنجش آن‌ها فراهم کرد. در نتیجه به تدریج موج دومی از این دست مطالعات بویژه از دهه ۱۹۹۰ شکل گرفت که می‌توان آن را نوعی تجدیدنظرطلبی در مطالعات دولت رانتیر در نظر گرفت. این رویکرد بتدریج متغیرهای تازه‌ای در مطالعات وارد کرد و به پیشینه تاریخی کشورهای نفت‌خیز و زمان ورود درآمدهای نفت (با توجه به مراحل مختلف شکل‌گیری دولت و رژیم حاکم) توجه بیشتری نشان داد. همچنین با پرهیز از نگاه ساختاری به رانت‌های نفتی، بر رابطه دو سویه میان این گونه رانت‌ها و شرایط اجتماعی، سیاسی کشورهای نفت‌خیز تأکید کرد. شماری از هواداران این رویکرد جدید نیز معیارهای تازه‌ای برای سنجش آثار درآمدهای نفتی پیشنهاد کردند. این رویکرد جدید، امکان ارائه تحلیل‌هایی پیچیده‌تر را بویژه در حوزه‌های ثبات سیاسی و گذار دموکراتیک در کشورهای نفت‌خیز فراهم کرد؛ تحلیل‌هایی که تجربه‌های متفاوت دولت‌های متکی به صدور نفت را در این حوزه‌ها بهتر توضیح می‌دهند.

واژه‌های کلیدی: موج اول مطالعات دولت رانتیر، تجدید نظر طلبی در مطالعات دولت رانتیر، شرایط اجتماعی و سیاسی کشورهای نفت‌خیز، زمان ورود درآمدهای نفت، معیارهای جدید سنجش آثار نفت سیاسی-اجتماعی.

مقدمه

کارشناسان مسائل نفت و سیاست، در طول چندین دهه درآمدهای عظیم نفتی را متغیری عمده در بررسی ساختارها و تحولات کشورهای نفت‌خیز در نظر دانسته‌اند. یکی از مهمترین نوآوری‌های نظری در این مطالعات، توسط اندیشمند ایرانی، حسین مهدوی با طرح نظریه دولت رانتیر در اوایل دهه ۱۹۷۰ صورت گرفت. از آن پس تاکنون، این نظریه تأثیری اساسی بر مطالعات کارشناسان مسائل منطقه‌ای خاورمیانه بر جای گذاشته و ادبیات پرباری را در بررسی پویای‌های مختلف نفت و سیاست در کشورهای نفت‌خیز در حال توسعه پدید آورده است. در هر کشوری که بخشی عمده از درآمدهای دولت و تولید ناخالص داخلی از محل درآمدهای نفتی تأمین می‌شود، بدون تردید ثروت نفت، متغیری اساسی در تحلیل شرایط سیاست به حساب می‌آید.

امروزه مفهوم دولت رانتیر تنها برای کشورهای حوزه خاورمیانه به کار نمی‌رود بلکه کاربرد این مفهوم در ارتباط با دولت‌های فراوانی در آسیای میانه، امریکای لاتین، زیر صحرای آفریقا و حتی شرق آسیا گسترش یافته است^(۱). به همراه گسترش حوزه مصادیق دولت رانتیر، دیدگاه‌های نظری مربوط به این مفهوم نیز گسترده‌گی بسیاری پیدا کرده است به طوری که امروزه ادبیاتی غنی و پربار به عنوان حاصل مطالعات اندیشمندان مختلف درباره این مفهوم پدید آمده است. صاحب‌نظران مختلف موافق یا منتقد نظریه دولت رانتیر، به بررسی ابعاد و زوایای گوناگون دولت‌های متکی به فروش منابع طبیعی پرداخته‌اند. از این منظر بحث‌هایی گوناگون در ارتباط با پویای‌های درونی دولت‌های رانتیر، آثار رانت خارجی بر نحوه شکل‌گیری دولت، عملکرد دولت‌های متکی به فروش منابع در زمینه دستیابی به اهداف مختلف توسعه، ثبات یا تغییر رژیم در دولت‌های رانتیر و سرانجام امتناع یا امکان‌گذار این دولت‌ها به دموکراسی مطرح شده است (ر.ک: میرترابی، ۱۳۸۷: فصل‌های سه تا شش).

صرف نظر از آنکه مجموعه این ادبیات گسترده را در چارچوب نظریه دولت رانتیر قرار دهیم یا نه، یک نکته آشکار است و آن این که با گذشت بیش از سه دهه از بحث درباره کشورهای نفت‌خیز در حال توسعه، این مطالعات فراز و نشیب‌های بسیاری طی کرده و در سمت وسوهای متفاوتی پیش رفته است؛ به‌گونه‌ای که امروزه شماری از

فرضیه‌های مطرح در موج نخست مطالعات نفت و سیاست زیر سؤال رفته و دیدگاه‌های تازه‌ای به جای آن‌ها نشسته است. هدف اصلی این مقاله آن است که سیر تحول نظریه‌پردازی درباره کشورهای متکی به رانت‌های خارجی را در خلال حدود چهار دهه اخیر بررسی و الگویی برای دسته‌بندی و مقایسه مجموعه این مطالعات ارائه کند. اهمیت این دسته‌بندی و مقایسه از آن روست که در ادبیات نفت و سیاست، به تحول نظری و روشی مورد بحث در این مقاله کمتر اشاره شده و بویژه دسته‌بندی منسجمی از این دست از سوی کارشناسان ارائه نشده است. از سوی دیگر ادبیات نفت و سیاست و متون در دسترس موجود در کشور، به طور عمده بر موج نخست مطالعات و مبانی نظری و تحلیلی آن متکی است و در بحث‌های کارشناسان بیشتر همان مباحث و روش‌های اولیه مورد استفاده قرار می‌گیرد. از این رو این دسته‌بندی و مقایسه می‌تواند چشم انداز تازه‌ای را در مطالعات نفت و سیاست، بویژه پیش روی مخاطب ایرانی قرار دهد.

پرسش اصلی مقاله این است که چارچوب‌های تحلیلی و روشی مطالعات نفت و سیاست، در واکنش به چه شرایطی دچار تغییر شد و چگونه می‌توان دیدگاه‌های تجدید نظر طلب را از موج نخست این مطالعات تفکیک کرد؟ پاسخی که به‌عنوان فرضیه مقاله برای این پرسش در نظر گرفته شده این است که «در پی ناکامی موج نخست مطالعات دولت رانتیر در توضیح پیامدهای حاصل از کاهش شدید درآمدهای نفت در کشورهای خاورمیانه، روش مفهوم‌سازی رانت‌های خارجی و شیوه‌سنجش آن‌ها در موج دوم مطالعات تغییر کرد که نتیجه آن ارائه تحلیل‌هایی پیچیده‌تر و مطمئن‌تر در حوزه‌هایی همچون ثبات سیاسی و رابطه نفت و دموکراسی در کشورهای نفت‌خیز بوده است».

این مقاله ابتدا به موج نخست مطالعات دولت رانتیر می‌پردازد و مهمترین ویژگی‌ها و دیدگاه‌های مطرح در آن را توضیح می‌دهد. پس از آن چالش‌های پیش روی این دسته از مطالعات و ناکامی آن در توضیح تحولات دهه ۱۹۸۰ تشریح می‌شود. در ادامه، روند شکل‌گیری دیدگاه‌های تجدید نظر طلب در مطالعات نفت و سیاست و مهمترین ویژگی‌های این رویکرد، توضیح داده خواهد شد. در پایان موج نخست و دوم مطالعات

نفت و سیاست بر پایه چند محور عمده با هم مقایسه شده اند تا تصویری دقیق‌تر از سیر تحول ادبیات نفت و سیاست به دست داده شود.

موج نخست مطالعات دولت رانتیر

ایده وجود رانت به معنای درآمد یا پاداشی که از کار و تلاش مولّد به وجود نمی‌آید، بسیار پیشتر از ایده دولت رانتیر مطرح شده و آثار آن مورد توجه اندیشمندان مختلف قرار گرفته بود که در این ارتباط می‌توان به مباحث آدام اسمیت و دیوید ریکاردو (حاجی یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۵۳) و یا حتی بسیار پیش از آن به اندیشه‌های جامعه شناس برجسته مسلمان یعنی ابن خلدون (Moore, 2004: 7) اشاره کرد. با این حال به طور کلی ایده دولت رانتیر توسط اقتصاددانان در قرن بیستم مطرح شد و همین امر سبب گردید موج نخست این مطالعات تا اندازه زیادی رنگ و بوی اقتصادی به خود بگیرد.

اقتصاددانان در اوایل قرن بیستم، واژه «دولت رانتیر» را برای اشاره به گروهی از دولت‌های اروپایی به کار بردند که وام‌هایی را به دولت‌های غیر اروپایی پرداخت می‌کردند. از سوی دیگر، لنین دولت رانتیر را نوعی دولت انگلی در مرحله افول سرمایه‌داری می‌داند که کل شرایط اجتماعی و اقتصادی کشورهای دارای این نوع دولت را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد (میرترابی، ۱۳۸۷: ۸).

در این میان حسین مهدوی، اقتصاددان ایرانی، با انتشار مقاله‌ای معروف در ۱۹۷۰، برای نخستین بار واژه دولت رانتیر را در مفهوم کنونی آن به کار گرفت. به باور وی، دولت رانتیر، دولتی است که میزان درخور توجهی رانت از افراد یا حکومت‌های خارجی دریافت می‌کند. مهدوی مفهوم دولت رانتیر را در اساس برای تشریح آثار و پیامدهای اقتصادی و سیاسی اتکای دولت ایران به درآمدهای نفتی به کار گرفت. بخش عمده مقاله مهدوی به پیامدهای اقتصادی پیدایش دولت رانتیر در ایران پرداخته اما وی به برخی پیامدهای سیاسی و اجتماعی اتکای دولت به صدور نفت نیز پرداخت. مهدوی از جمله به «استقلال دولت از مردم» و «توانایی دولت در تطمیع گروه‌های فشار یا سرکوب مخالفان» اشاره کرد. وی همچنین درباره شکنندگی و آسیب‌پذیری این

موقعیت دولت در زمان توقف ورود رانتهای خارجی هشدار داد (Mahdavy, 1970: 466-67).

دو اقتصاددان دیگر یعنی حازم ببلاوی^۱ و جیاکومو لوسیانی^۲، دنباله کار مهدوی را گرفتند و تلاش کردند با ارائه تعریفی دقیق‌تر از دولت رانتیر، الگویی برای مطالعه دولت‌های وابسته به رانت خارجی در منطقه خاورمیانه و بویژه کشورهای عرب صادرکننده نفت ارائه کنند. آن‌ها معیاری برای سنجش دولت رانتیر ارائه کردند که بر پایه سهم بیش از ۴۰ درصدی درآمدهای رانتی در کل درآمدهای دولت قرار داشت. این دو همچنین نفت را به عنوان متغیری ساختاری در نظر گرفتند که آثار خود را فارغ از ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی خاص هر کشور بر جا می‌گذارد.

چارچوب روش‌شناختی موج نخست مطالعات دولت رانتیر

بر این پایه، الگویی برای مطالعه کشورهای عرب صادرکننده نفت ارائه شد که در آن پیوندهایی علی میان درآمدهای حاصل از صدور نفت و برخی کاستی‌ها و ناتوانی‌ها در ساختار دولت همچون ضعف توانایی استخراجی و بازتوزیعی و همچنین ضعف یا نبود دموکراسی برقرار شده بود. این الگو در تحلیل شرایط کشورهای نفت‌خیز، بیش از هر چیز دیگر به آثار رانتهای خارجی بر ساختار دولت و روابط آن با گروه‌های اجتماعی توجه می‌کرد و معتقد بود که این شرایط را می‌توان بر پایه تحولات بخش مسلط اقتصاد (بخش تولید نفت) توضیح داد. (Moore, 2002: 36) «کشوری که حکومتش بخش اعظم یا عمده‌ای از درآمدش را از منابع قابل عرضه خویش به جهان خارج تامین می‌کند، پویایی‌هایی سیاسی را به نمایش می‌گذارد که با پویایی‌های سیاسی کشورهای که درآمدهای خود را از طریق وضع مالیات بر فعالیتهای اقتصادی داخلی تأمین می‌نمایند، تفاوت دارد» (لوسیانی، ۱۳۷۴: ۴۲۵).

بدین ترتیب عنصر سیاست به معنای پویایی که در روابط قدرت میان گروه‌های اجتماعی و میان آن‌ها و دولت شکل می‌گیرد، در این تحلیل کمتر مورد توجه قرار

1-Hazem Beblawi
2-Giacomo Luciani

گرفت. همچنین این الگوی تحلیلی در این زمان، بر مطالعات موردی درباره کشورهای نفت خیز تکیه نداشت و بیشتر به یک چارچوب نظری انتزاعی شباهت داشت که قواعدی عام را برای همه کشورهای متکی به رانتهای خارجی در نظر می گرفت.

لوسیانی و ببلایوی خاطر نشان کردند که پیشنهاد مفهوم دولت رانتیر، تلاشی است برای طرح یک نوآوری نسبت به سنتهای مارکسیستی و رهیافت وابستگی در تشریح علل توسعه نیافتگی در کشورهای جهان سوم. در رویکرد مارکسیستی دولت ابزار سلطه طبقه مسلط انگاشته می شود و در رویکرد وابستگی، ائتلافی از نخبگان و طبقات حاکم، پیوندهای گسترده ای با سرمایه های خارجی دارند. بدین ترتیب در هر دو رویکرد، نوعی وابستگی و سرشت ثانوی برای دولت در نظر گرفته می شود. رویکرد دولت رانتیر نیز همین وابستگی را در نظر می گیرد اما در تشریح آن به منابع درآمدی دولت توجه می کند. در مفهوم رانتیر، به جای توجه به روابط طبقاتی یا پیوندهای اقتصادی خارجی، ساختار مالی دولت و تشریح آثار آن اهمیت می یابد (میرترابی، ۱۳۸۴: ۱۱۲).

این رویکرد تا بدانجا پیش رفت که میان درآمدهای حاصل از نفت و وجود یک رشته نگرش های خاص اجتماعی در کشورهای نفت خیز و نبود هر گونه تحرک و بسیج سیاسی پیوندهایی علت و معلولی در نظر گرفت. «لایه های متفاوتی از افراد و گروه های ذی نفع در رانت حکومتی ایجاد شده اند که آنها نیز به نوبه خود، لایه های جدیدی از افراد و گروه های ذی نفع را ایجاد کرده اند. کل اقتصاد، به صورت سلسله مراتبی از لایه های رانتیرها سازمان دهی شده است؛ به گونه ای که حکومت در رأس این هرم سلسله مراتبی قرار دارد و به عنوان حامی نهایی همه دیگر رانتیرها در اقتصاد عمل می کند» (Beblawi, 1987: 89).

بدین ترتیب این نظریه پردازان با رویکردی اساساً منفی درباره بروز اقتصاد، دولت و جامعه رانتیری در کشورهای نفت خیز خاورمیانه سخن گفتند. تری لین کارل^۱ (۱۹۹۷) از جمله صاحب نظران برجسته ای است که این دیدگاه را دنبال کرد. وی در اثری معروف به نام «معمای فراوانی^۲»، به آسیب شناسی کشورهای بزرگ نفت خیز در

1-Terry Lynn Karl
2-Paradox of Plenty

حوزه‌های مختلف توسعه همت گماشت. وی با شناسایی مجموعه‌ای از ویژگی‌های مشترک برای «دولت‌های نفتی»^۱ خاطر نشان کرد که «ترکیب این ویژگی‌ها، توضیح می‌دهد که با وجود تفاوت در گونه‌های رژیم سیاسی، فرهنگ‌ها، موقعیت ژئواستراتژیکی و اموری از این دست، چرا این گونه دولت‌ها در حوزه‌هایی همچون توانایی‌های دولت و عملکرد حوزه اقتصاد کلان تا این اندازه به هم شباهت دارند... درهم آمیختن این ویژگی‌ها، شباهت‌هایی را در محیط بین‌المللی و داخلی که این دولت‌ها باید در درون آن فعالیت کنند ایجاد می‌کند. همچنین این درهم آمیختگی، سبب شباهت توانایی دولت‌های نفتی در برخورد با مشکلات در این محیط‌ها می‌شود. در نهایت این نقاط اشتراک، به بروز مجموعه‌ای همسان از مشکلات، روش‌های مشابه برخورد با آن‌ها و رفتارهای یکسان مقام‌های این کشورها می‌گردد» (Karl, 1997: 49).

چالش پیش روی موج نخست مطالعات دولت رانتیر

در دهه ۱۹۸۰، بسیاری از کارشناسان مسائل خاورمیانه، با تأثیرپذیری از دیدگاه‌های مطرح در نظریه دولت رانتیر، به بررسی آثار کاهش رانت‌های نفتی بر کشورهای این منطقه همت گماشتند. ایده اصلی‌ای که در این میان مطرح شد این بود که به موازات کاهش بهای نفت در این مقطع، منابع در دسترس دولت‌های منطقه برای حامی‌پروری کاهش خواهد یافت. کاهش درآمدهای دولت، به بی‌ثباتی سیاسی دامن خواهد زد. بیلوی و لوسیانی در همین ارتباط خاطر نشان کردند که درآمد نفتی، دولت را قادر می‌سازد که «توافق نظر سیاسی را به نفع خود خریداری کند» (Beblawi and Luciani, 1987: 4). اما این توافق نظر و نظم سیاسی، بیناد استواری ندارد؛ چرا که بر درآمدهای پرنوسان نفتی پایه‌گذاری شده است. اسکاچپول نیز با تحلیلی از علل بروز انقلاب در ایران ثروت نفت را عامل افزایش استقلال عمل رژیم پهلوی و تضعیف پیوندهای اجتماعی آن معرفی کرد که بی‌ثباتی شدید و بروز انقلاب را به همراه داشت (اسکاچپول، ۱۳۸۲: ۲۵-۱۲۴).

1-Petro states

کاهش درآمدها از سوی دیگر به ناگزیر دولت را به استخراج درآمد از راه مالیات وادار خواهد کرد و بدین ترتیب پیوند خودکار «مالیات گیری و نمایندگی» شکل خواهد گرفت که نتیجه آن آزاد سازی فضای سیاسی در کشورهای نفت خیز منطقه خواهد بود. در این ارتباط جدی ترین هواداران نظریه دولت رانتیر، با صراحت از آزادسازی سیاسی گریز ناپذیر در منطقه خبر دادند. از جمله لوسیانی از بروز «جریانی نیرومند به نفع دموکراسی» سخن گفت (Luciani, 1987: 75). لیزا اندرسون^۱ نیز خاطرنشان کرد که در شرایط جدید، دولت‌ها در کشورهای صاحب درآمدهای رانتی، «ناگزیرند با چشم انداز ناخوشایند پاسخگویی به مالیات دهندگان روبرو شوند» (Anderson, 1992: 172). البته اندکی بعد روشن شد که خبری از دموکراتیک شدن کشورهای نفت خیز در منطقه نیست و پیش بینی‌ها درباره بی ثباتی سیاسی نیز چندان با واقعیات موجود همخوانی ندارد و بویژه کشورهای نفت خیز تحولات بسیار متفاوتی را در این زمینه پشت سر گذاشتند^(۲). مهمترین ویژگی‌های تحلیلی و روشی موج اول مطالعات نفت و سیاست در جدول زیر خلاصه شده است.

جدول ۱. ویژگی‌های عمده موج نخست مطالعات نفت و سیاست

در نظر گرفتن درآمدهای نفتی به عنوان متغیر ساختاری	شیوه مفهوم‌پردازی رانت‌های خارجی
توجه به میزان اتکا به رانت‌های خارجی	شیوه سنجش رانت‌های خارجی
تحولات بخش مسلط اقتصاد	محور اصلی توجه پژوهشگران
تکیه بر الگوهای عام و انتزاعی (تجربه‌های مشترک کشورهای نفت خیز)	الگوهای تحلیلی مورد نظر
تأکید بر شکنندگی ثبات سیاسی موجود	تحلیل وضعیت ثبات سیاسی
تأکید بر ممانعت نفت از دموکراسی	تحلیل وضعیت دموکراسی

1-Lisa Anderson

تجدید نظر در ایده دولت رانتیر

این وضع، انتقادهای گسترده‌ای را به همراه داشت. از جمله جوئن اوکرولیک^۱ خاطرنشان کرد که «نظریه دولت رانتیر آن چنان به شکلی گسترده مورد استفاده قرار گرفته که محتوای خود را از دست داده است» (Okruhlick, 1999: 308) «رویکرد صرفاً اقتصادی به دولت و نوع رابطه آن با جامعه، این نظریه را از فهم سایر متغیرهای مستقل و عوامل شتاب دهنده باز می‌دارد. بویژه آنکه هر یک از دولت‌های تحصیلدار، شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خاص خود را دارند و به اقتضای آن، عوامل غیر اقتصادی-نفتی می‌تواند بر ماهیت دولت تأثیرگذار باشد» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۴۷). در واکنش به این شرایط یک رشته تجدید نظرها در تحلیل‌های رانتیری صورت گرفت که حتی به حلقه پایه گذاران نظریه دولت رانتیر راه یافت. لوسیانی در همین ارتباط تصدیق کرد که «حتی در کشورهایی که از مدت‌ها قبل دچار بحران مالی بوده اند، نظام حکومتی به جای تن دادن به ضرورت ایجاد تغییر و تحول در مبانی اقتصادی کشور، خط مشی تطبیق اوضاع خود را با مقدار درآمد ثابت کمتر در پیش گرفته تا دقیقاً از ایجاد تغییر در نظام نهادی کشور اجتناب ورزیده باشد» (لوسیانی، ۱۳۷۴: ۴۲۵).

موج دوم مطالعات دولت رانتیر

همان گونه که پیش از این اشاره شد، این تجدید نظرها زمینه پیدایش رویکردی متفاوت در مطالعات نفت و سیاست پدید آورد که از نظر شیوه مفهوم سازی نفت، متغیرهای مورد مطالعه و روش مطالعات، با تغییراتی جدی همراه بود. در راستای این تغییرات، در تحلیل آثار درآمدهای رانتی به متغیرهای اجتماعی، سیاسی و نهادی هر کشور، توجه شد و در نتیجه کارشناسان بر خلاف سنت پیشین در این گونه مطالعات، به مطالعات موردی درباره تجربه‌های رانتیری در کشورهای نفت خیز دست زدند. این مطالعات، تفاوت‌های در خور توجه این گونه تجربه‌ها را در کشورهای متکی به رانت‌های خارجی نشان داد؛ چیزی که با تلاش برای الگوسازی‌های کلان اولیه درباره دولت‌های رانتیر و تأکید بر ویژگی‌های مشابه آن‌ها، سازگاری نداشت. همچنین در این مطالعات،

1-Gwen Okruhlik

برخلاف رویکرد اقتصاد محور پیشین، به عامل سیاست و تأثیر رانت‌های خارجی در شکل دادن به استراتژی‌های بازیگران سیاسی و ائتلاف‌های اجتماعی و سیاسی متأثر از درآمدهای رانتی بیش از پیش توجه شد. در این جا به دو گرایش مطالعاتی که از این پس گسترش یافت، اشاره می‌کنیم.

اهمیت شرایط اجتماعی و سیاسی پیش از نفت

پیشینه این رویکرد مطالعاتی، به اوایل دهه ۱۹۸۰ و پیش از انتشار آثار ببلوای و لوسینانی و تحکیم سنت مطالعاتی پیش گفته در مطالعات نفت و سیاست باز می‌گردد. با این حال این رویکرد مطالعاتی که با انتشار مقاله جک دلاروس^۱ (۱۹۸۰) آغاز شد، در عمل حدود یک دهه بعد مورد توجه قرار گرفت. دلاروس نیز به نوعی تلاش داشت از ایده دولت رانتیر یا آنچه که خود آن را «دولت توزیع کننده»^۲ می‌خواند؛ الگویی تحلیلی برای مطالعه دسته‌های خاص از دولت‌های پیرامونی ارائه کند. بحث اصلی دلاروس این بود که نظریه وابستگی نمی‌تواند شرایط شماری از دولت‌های پیرامونی (یعنی دولت‌های صادر کننده نفت) را توضیح دهد. این دولت‌ها همانند دیگر دولت‌های پیرامونی، به شدت به نظام بین‌المللی موجود وابسته‌اند اما بر خلاف آن‌ها، توانسته‌اند به مدد درآمدهای نفت، به سطوح بالایی از رشد اقتصادی دست یابند. دلاروس همچنین معتقد بود که نظریه نوسازی نیز در توضیح شرایط این دسته از کشورها با مشکل روبرو می‌شود چرا که به نظر می‌رسد تا زمان استمرار درآمدهای نفتی، این کشورها قادر خواهند بود بسیاری از اهداف توسعه‌ای در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی را محقق سازند اما این تحول اقتصادی و اجتماعی بر خلاف پیش‌بینی‌های نظریه، به نوسازی سیاسی منجر نشده است.

دلاروس که به عنوان یک جامعه‌شناس به مطالعه شرایط اجتماعی کشورهای نفت خیز علاقمند شده بود، این بحث را مطرح کرد که پیشینه تاریخی هر کشور پیش از ورود نفت، در تحلیل شرایط پس از دستیابی به ثروت نفت، اهمیت بسزایی دارد. وی ویژه بر این نکته تأکید کرد که ممکن است شماری از جوامع پیش از شکل‌گیری دولت

1-Jacques Delaroix
2-Distributive state

توزیع‌کننده در آن‌جا، از پیش سرشتی توزیع‌کننده داشته‌اند. این دیدگاه یک دهه بعد مورد استقبال طیفی از اندیشمندان سیاسی علاقمند به مطالعات منطقه‌ای قرار گرفت و بدین ترتیب دریچه‌ای تازه در مطالعات نفت و سیاست گشوده شد که در آن بر آثار تعاملی میان ثروت نفت و شرایط اجتماعی و سیاسی جوامع نفت‌خیز تأکید می‌شد.

از جمله در این ارتباط می‌توان به مطالعات جیل کریستال^۱ (۱۳۷۸)، و کایرن چودری^۲ (۱۹۹۷) اشاره کرد که از جنبه‌هایی مختلف به بررسی روندهای شکل‌گیری دولت در کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه پرداختند و در تحلیل‌های خود شرایط اجتماعی و سیاسی کشورهای مورد مطالعه را پیش و پس از ورود نفت در نظر گرفتند. با این کار، تحلیل‌های پیچیده‌تری درباره روندهای متفاوت شکل‌گیری دولت، همزمان با ورود درآمدهای نفت به کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه ارائه شد.

کریستال در اثر خود با نام «نفت و سیاست در خلیج فارس» پویش‌های سیاسی مربوط به شکل‌گیری و تحکیم نهادهای دولت را در سه کشور کویت، قطر و بحرین بررسی کرد. کریستال نشان داد که گروه تجار سنتی در این جوامع، در مراحل پیش و پس از کشف نفت، چگونه در عرصه سیاست فعالیت می‌کردند و چه تأثیری بر روندهای شکل‌گیری دولت بر جای گذاشتند. وی در همین ارتباط بویژه به تفاوت تجربه شکل‌گیری دولت در کویت و بحرین اشاره می‌کند. کریستال توضیح می‌دهد که دستیابی دولت به ثروت‌های بادآورده نفت چگونه بر روابط میان این گروه‌ها با دولت و دیگر گروه‌های رقیب تأثیر گذاشت. وی در تحلیل نهایی خود به این نتیجه می‌رسد که دولت در این سه کشور، پس از دستیابی به ثروت نفت، گروه‌های عمده اجتماعی و بویژه تجار سنتی را از حوزه سیاست بیرون راند اما در حوزه اقتصادی امتیازهای مهمی برای آنها در نظر گرفت و نظم تازه‌ای در روابط میان دولت و این نیروها حاکم شد. با این حال این نظم تازه، از نظر توانایی نهادی و سازمانی گروه تجار و روابط بعدی آنها با دولت در دوران کاهش شدید درآمدهای نفت در این سه کشور، به یک شکل متحول نشد.

1-Jill Crystal

2-KirenChaudhry

چودری (۱۹۹۷) نیز روندهای شکل‌گیری نهادهای دولت و بازار را در دو کشور عربستان و یمن (دو الگوی متفاوت از اقتصاد رانتی) با هم مقایسه و بویژه آثار ورود درآمدهای نفتی را بر تحول این نهادها به دقت تشریح کرد. مطالعات کریستال و چودری به خوبی نشان داد که برای مثال در دو کشور همسایه و نفت‌خیز کویت و عربستان، چگونه ممکن است روابطی بسیار متفاوت میان دولت و یک گروه عمده اجتماعی یعنی تجار سنتی شکل بگیرد؛ تفاوتی که ریشه آن به طور عمده به دوره پیش از نفت باز می‌گردد و می‌تواند در دوره کاهش درآمدهای نفتی، روابطی متفاوت را میان دولت و این گونه گروه‌ها شکل دهد.

این شیوه تحلیل، به پژوهشگران امکان داد تا توضیحاتی دقیق‌تر و مطمئن‌تر درباره علل تجربه‌های متفاوت رانتیری در دو حوزه ثبات سیاسی و باز شدن فضای سیاسی در کشورهای نفت‌خیز در حال توسعه ارائه کنند. برای مثال پیتر مور^۱ (۲۰۰۲) کار کریستال درباره سه کشور حاشیه جنوبی خلیج فارس را پی گرفت تا علل روندهای متفاوت ثبات و بی‌ثباتی سیاسی در کویت، قطر و بحرین در دوره کاهش شدید درآمدهای نفت را توضیح دهد.

گرایش عمده در موج نخست مطالعات دولت رانتیر این بود که وابستگی بیش از اندازه به یک بخش اقتصادی (به ویژه صادرات نفت) تنگناهایی ساختاری را بر سیاست‌های دولت تحمیل می‌کند. علت این است که بخش اصلی اقتصاد در کشور، آثاری ژرف بر دولت برجا می‌گذارد. به طور معمول انتظار می‌رود نرمش ناپذیری سازمانی دولت در چنین شرایطی، توانایی آن را در واکنش مناسب به بحران‌های ناشی از زوال بخش اصلی اقتصاد، محدود کند. پیامد سیاسی چنین شرایطی به صورت بی‌ثباتی، زوال و شاید فروپاشی رژیم پیش‌بینی می‌شد. با این حال، در هیچ یک از کشورهای صادرکننده نفت حوزه خلیج فارس، پس از دو دهه زوال شرایط مالی که از اوایل دهه ۱۹۸۰ آغاز شد، نشانه‌ای از ضعف فزاینده رژیم مشاهده نشد (Moore, 2002: 35; Smith, 2004: 232).

1-Peter Moore

مور خاطر نشان کرد که ارائه توضیحی مناسب درباره شرایط سیاست در دوره بحران مالی در کشورهای صادرکننده نفت، نیازمند رها کردن برخی فرضیه‌های مطرح در موج نخست مطالعات درباره دولت‌های رانتیر است. این فرضیه‌ها با تکیه بر رویکردی ساختاری، به نظریه‌پردازی درباره گروه‌های عمده اجتماعی و تأثیر اقدامات آنها بر روند سیاست‌گذاری و اجرای سیاست‌ها در کشور مورد نظر می‌پردازند. در نتیجه نوعی رویکرد انتزاعی نسبت به بخش تجاری داخل کشور، سازمان دهی و چگونگی تعامل آن با دولت در خلال دوره بحران مالی پدید خواهد آمد. براساس این رویکرد، چنین گفته می‌شود که پیامدهای سیاسی بحران مالی از پیش مشخص است. دولت از نرمش‌پذیری و توان لازم برای تغییر خط‌مشی‌های خود برخوردار نیست. بازیگران اجتماعی متکی به درآمدهای نفتی نیز در برابر هرگونه حرکت اصلاحی ایستادگی می‌کنند. نخبگان تجاری جامعه نیز نمی‌توانند به دولت در پیشبرد اصلاحات و یا مدیریت بحران کمک کنند، در این شرایط، بحران مالی به رکود منجر خواهد شد. (Moore, 2002: 35) کارل حتی پا را فراتر گذاشت و خاطر نشان کرد که چنین رکودی به ضعف و زوال رژیم منتهی می‌گردد. به گفته کارل «انتظار می‌رود کشورهای صادرکننده نفت در خاورمیانه، ترکیبی از بدتر شدن اوضاع اقتصادی و زوال شرایط سیاسی را تجربه کنند» (Karl, 1997: 241).

در حالیکه شواهد نشان داد که در هریک از کشورهای کویت، قطر و بحرین، پویش‌های متفاوتی در خلال بحران مالی شکل گرفت. پویش‌هایی که در کویت و قطر با پیوند دوباره میان دولت و بازرگانان برای مقابله با چالش‌های ناشی از بحران مالی همراه شد و در نتیجه، کاهش شدید درآمدهای نفت، بی‌ثباتی سیاسی به همراه نداشت در حالیکه الگوی متفاوت روابط دولت و تجار در بحرین، مانع از همکاری دو طرف در شرایط بحران مالی شد و بی‌ثباتی بروز کرد. مور ریشه این تجربه‌های متفاوت را در چگونگی شکل‌گیری روابط دولت و بخش تجاری در طول تاریخ هر کشور و چگونگی سازمان‌دهی منافع نخبگان تجاری جستجو می‌کند (Moore, 2002: 52).

چودری نیز به شیوه‌ای مشابه خاطر نشان کرد که برای آنکه بررسی کنیم روابط دولت و بخش تجاری هر کشور چه تأثیری بر سیاست دولت در مقابله با بحران مالی

دارد، باید بخش تجاری را چیزی فراتر از یک بخش رانت‌جو در نظر گرفت و به بررسی روند تکامل سازمانی این بخش و نقش تاریخی‌اش در شکل‌گیری دولت، پرداخت. با این کار حوزه‌ای وسیع‌تر در مطالعات اقتصاد سیاسی نفت گشوده خواهد شد (Chaudhry, 1999: 334).

اهمیت شرایط اجتماعی و سیاسی پیش از ورود نفت، در تحلیل‌های دیگر درباره امکان یا امتناع دموکراسی در کشورهای متکی به رانت خارجی به کار گرفته شد که نتیجه آن ارائه تحلیل‌هایی پیچیده‌تر درباره رابطه ثروت نفت و دموکراسی بود. ویژگی بارز این گونه مطالعات که عمدتاً در ارتباط با کشورهای نفت‌خیز خارج از خاورمیانه صورت گرفت این بود که در آن‌ها آشتی‌ناپذیری ثروت نفت و دموکراسی به‌عنوان یکی از ادعاهای محوری ادبیات اولیه دولت رانتیر رد شد و احتمال سازش درآمدهای رانتی و دموکراسی و حتی کمک این گونه درآمدها(البته در شرایطی خاص) به تحکیم پایه‌های دموکراسی، مورد تأکید قرار گرفت.^۳

بحث‌های ادبیات اولیه دولت رانتیر در ارتباط با دموکراسی، درباره کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه مطرح شده بود؛ یعنی منطقه‌ای که از پیش، کمتر نشانه‌ای از دموکراسی در آنجا به چشم می‌خورد. با این حال، شرایط سیاسی در کشورهای صادرکننده منابع معدنی در دیگر نقاط همچون امریکای لاتین، آفریقا و حوزه اقیانوس آرام، تفاوت‌هایی با خاورمیانه داشت. برخی زمینه‌های دموکراسی حتی بدون بروز بحران مالی در شماری از این کشورها پدید آمده بود و حتی در برخی نمونه‌ها همچون ونزوئلا، توافقاتی دموکراتیک میان گروه‌های عمده اجتماعی حاصل شده بود که به گفته صاحب نظران، درآمدهای نفتی در آن نقش مهمی داشت.

در همین ارتباط، کوین نیوسر^۱ (۱۹۹۲) نشان داد که درآمدهای در حال افزایش نفت، امکان برقراری «سازش طبقاتی» میان صاحبان کار و سرمایه را در ونزوئلا فراهم کرد. همین سازش در ایجاد و تثبیت دموکراسی در این کشور از سال ۱۹۵۸ به بعد نقش مهمی داشت. کارل نیز در کتاب خود دیدگاهی مشابه را در ارتباط با ونزوئلا مطرح کرد. به باور وی «رانت‌های نفتی این نظام جدید سازش میان منافع رقیب را

1-Kevin Neuhouser

تقویت کرد. این رانت‌ها تمامی گروه‌های ذی نفع سازمان یافته را به مشتریان دائمی دریافت کننده یارانه تبدیل و این امکان را فراهم کرد که این گروه‌ها از بازی با حاصل جمع صفر در حوزه‌های اقتصادی پرهیز کنند. همین نوع بازیها، در دیگر کشورهای حوزه آمریکای لاتین آثار مخربی بر دموکراسی بر جای گذاشته بود» (Karl, 1997: 101).

ساموئل شوبرت (۲۰۰۶) و ویلیام تامسون (۲۰۰۵) نیز در تحلیل آثار نفت بر دموکراسی بر اهمیت شرایط اجتماعی و سیاسی هر کشور پیش از دستیابی به ثروت نفت تأکید ورزیدند. شوبرت با اشاره به تجربه نروژ، کانادا و انگلیس خاطرنشان کرد که کشورهایی که پیش از کشف نفت از نهادهایی قدرتمند، حاکمیت قانون و نظامهای مالیاتی پیشرفته بهره مند باشند، از امکان بیشتری برای گریز از آثار منفی رانت‌های نفتی برخوردارند. در واقع شاید مشکل از نفت ناشی نشود بلکه در نظام سیاسی و اقتصادی پیش از نفت ریشه داشته باشد. به گفته شوبرت در برخورد با کشورهای وابسته به صدور نفت، نخستین پرسش حائز اهمیت این است که زندگی قبل از نفت در این کشورها چگونه جریان داشته است. چاد کشوری است که به تازگی کار صدور نفت را آغاز کرده است. این کشور پیش از صدور نفت، یک جنگ داخلی ۳۰ ساله را پشت سر گذاشته بود. چاد پس از دستیابی به ثروت نفت نیز در زمره یکی از فاسدترین و بی‌ثبات‌ترین کشورهای جهان بوده است (Schubert, 2006: 1-2).

به گفته تامسون (۲۰۰۵) همین بحث را می‌توان درباره روسیه مطرح کرد. از نظر او مشکلات کنونی روسیه در پیشینه و تجربه‌های سازمانی و نهادین این کشور ریشه دارد و نمی‌توان این مشکلات را به نفت نسبت داد. در واقع روسیه بر خلاف، کانادا، انگلیس و نروژ، نه دارای یک نظام سیاسی دموکراتیک بود و نه نهادهای سیاسی و نظام مالیاتی کارآمدی را در اختیار داشت.

اهمیت زمان ورود درآمدهای نفتی

یکی دیگر از بحث‌های جالب توجهی که در چارچوب دسته اخیر مطالعات مورد توجه قرار گرفت، توجه به اهمیت زمان ورود درآمدهای نفتی به کشور مورد نظر بود.

بنیامین اسمیت از جمله نظریه پردازانی است که تلاش کرده در چند مقاله و یک کتاب (Smith, 2003, 2004, 2007)، الگوهای تحلیلی در تشریح پیوندهای پیچیده شرایط اجتماعی و سیاسی پیش از نفت و زمان ورود درآمدهای نفتی به کشورهای نفت خیز ارائه کند. وی این الگوهای تحلیلی را هم در تشریح تجربه‌های ثبات و بی ثباتی در کشورهای نفت خیز به کار گرفته و هم در تشریح تجربه‌های متفاوت گذارهای دموکراتیک. وی با نشان دادن دو خط سیر متفاوت در زمینه ثبات و بی ثباتی سیاسی در کشورهای نفت خیز در حال توسعه، خاطر نشان می‌کند که تفاوت‌های فراوان میان سطح ثبات در این کشورها، حاکی از آن است که ثروت نفت ممکن است آثاری گوناگون بر دوام و بقای رژیم و منازعات داخلی بگذارد.

این تفاوت‌ها در زمینه ثبات رژیم در کشورهای نفت خیز را چگونه می‌توان توضیح داد؟ اسمیت در تحلیل خود از عوامل انسانی و عامل زمان بهره می‌گیرد تا پویای متفاوتی را که ممکن است در هر کشور در سیر تحول ساختار دولت و رابطه آن با نیروهای اجتماعی شکل بگیرد، توضیح دهد. به گفته وی «درآمد نفت توسط سیاستمداران، وارد صافی خاصی می‌شود که به ترتیبات سیاسی داخلی در هر کشور مرتبط است. البته در این میان منافع ویژه خود این سیاستمداران نیز نقش مهمی ایفا می‌کند و در عین حال این منافع نیز ممکن است بسته به زمان دسترسی به درآمدهای نفتی، به شیوه‌های متفاوتی شکل بگیرند» (Smith, 2004: 242).

بحث اسمیت این است که ثروت نفت دو مسیر متفاوت در پویای سیاسی در جوامع نفت خیز ایجاد می‌کند. تفاوت این دو مسیر نیز به عامل زمان و میزان توانایی مخالفان در مراحل اولیه توسعه باز می‌گردد. مقصود از عامل زمان در اینجا این است که آیا رانت‌های نفتی در مراحل اولیه توسعه به دست آمده‌اند یا رژیم در مراحل بعدی به آنها دست پیدا کرده است. پویای سیاسی که بیشتر توجه صاحب‌نظران را به خود جلب کرده و توضیح داده شده است؛ به پیدایش رژیم‌هایی ضعیف منجر می‌شود که نهادهای مستحکمی ندارند. (مانند ایران پیش از انقلاب و نیجریه) در عین حال در شرایطی ویژه، ثروت نفت به برپایی ائتلاف‌هایی ژرف و ایجاد نهادهایی نیرومند کمک می‌کند و به حکام این امکان را می‌بخشد که در رویارویی با بحران‌های نفتی خطرناک، ایستادگی کنند.

(همانند رژیم صدام یا رژیم نظم نو سوهارتو در اندونزی) ریشه بقای این رژیم‌ها حتی هنگام روبرو شدن با بحران‌های شدید اقتصادی را باید در ائتلاف‌های اجتماعی مستحکمی جستجو کرد که پایه قدرت این رژیم‌ها را تشکیل می‌دهند (Smith, 2004: 243).

یکی از نتایج جالب توجه در این شیوه بحث، این است که درآمدهای نفتی ممکن است حتی در یک کشور آثاری متفاوت بر ثبات رژیم بر جای بگذارند. این همان بحثی است که اسمیت در بررسی مقایسه‌ای خود درباره ثبات رژیم‌های حاکم در ایران و اندونزی پی گرفته است. وی در این کتاب توضیح می‌دهد که چرا اوج گیری درآمدهای نفتی ایران در زمان حکومت پهلوی دوم، در نهایت روندی ضعیف از دولت و رژیم سازی را رقم زد و رژیم شاه را در رویارویی با انقلابی بزرگ به سقوط کشاند در حالیکه رژیمی که پس از انقلاب شکل گرفت، به واسطه تفاوت شرایط زمان شکل گیری و میزان دسترسی به درآمدهای نفتی، در عمل در رویارویی با بحران‌های بزرگی که به فاصله چند ماه پس از انقلاب پشت سر هم پیدا شد، دوام و بقای خود را حفظ و پایه‌های قدرت خود را تحکیم بخشید^(۴).

مفهوم پردازی و سنجش متفاوت رانتهای خارجی

رویکرد دیگری که به موازات توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی پیش از نفت و اهمیت زمان ورود نفت به ترتیبات سیاسی داخلی در کشورهای نفت‌خیز مورد توجه قرار گرفت، مفهوم پردازی و سنجش متفاوت رانتهای خارجی توسط گروهی دیگر از صاحب نظران بود. این ایده نیز به نوبه خود راه را برای مطالعاتی تازه در حوزه نفت و سیاست گشود و به درک بهتر آثار رانتهای خارجی بر حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی در کشورهای نفت‌خیز در حال توسعه یاری رساند.

در موج نخست مطالعات درباره دولت رانتیر، دو شیوه برای سنجش رانتهای خارجی و شناسایی دولت‌های رانتیر پیشنهاد شد که همچنان نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. بر پایه یکی از این روش‌ها، نسبت رانتهای خارجی به کل درآمدهای دولت مورد توجه قرار گرفت و آستانه ۴۲ درصدی برای شناسایی دولت‌های رانتیر پیشنهاد

شد. مزیت بهره‌گیری از این روش این است که معیاری مستقیم درباره میزان وابستگی دولت به درآمدهای خارجی به دست می‌دهد. این روش بیشتر توسط کارشناسان مسائل خاورمیانه مورد استفاده قرار گرفت تا از راه آن بر تفاوت میان خاستگاه داخلی و خارجی درآمدهای دولت و اهمیت خاستگاه خارجی درآمدهای دولت رانیتیر تأکید شود (Moore, 2004: 11). چرا که به گفته لوسیانی «درآمد دولت رانیتیر، نه تنها سرشتی رانیتی دارد؛ بلکه از خارج از کشور نیز کسب می‌شود. در صورتی که این رانت از داخل کشور به دست آید، سرشت دولت به میزان درخور توجهی از آن تأثیر نخواهد پذیرفت» (Luciani, 1987: 66). یکی از نارسایی‌های روش سنجش رانت‌های خارجی نیز این است که ممکن است دولت‌ها با اطلاع از این واقعیت، میزان اتکای بودجه خود به درآمدهای رانیتی را دست کاری کنند و بدین ترتیب تصویری متفاوت از واقعیات موجود از اوضاع مالی خود نشان دهند.

روش دیگری که در موج نخست مطالعات رانیتیری مورد توجه قرار گرفت، سنجش میزان رانت‌های خارجی بر پایه نسبت آن به تولید ناخالص داخلی کشور مورد نظر است. این روش بیشتر در مطالعات کمی درباره کشورهای نفت‌خیز مورد استفاده قرار گرفته (Ross, 2001; Smith, 2004) و شماری از کارشناسان آن را در ارتباط با ایران نیز به کار گرفته‌اند. «هنگامی که عواید نفتی دست کم ۱۰ درصد تولید ملی را تشکیل دهند، استقلال غیرعادی اقتصادی و سیاسی دولت را از نیروهای مؤد و طبقات اجتماعی فراهم می‌آورند» (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۲۹۰).

این شیوه محاسبه رانت‌های نفتی، معیاری جامع‌تر درباره کشورها و میزان وابستگی آن‌ها به نفت ارائه می‌کند و در عین حال داده‌های مربوط (برای مطالعات گسترده مقایسه‌ای کمی) نیز بیشتر در دسترس است و با روش‌های استانداردتری نیز تهیه شده است. با این حال مشکل این روش این است که در آن اشکال خاصی از رانت‌های در دسترس دولت همچون کمک‌های خارجی و نظامی مورد توجه قرار نمی‌گیرند چراکه در آمارهای بین‌المللی به طور معمول این موارد محاسبه نمی‌شوند (Moore, 2004: 11).

منتقدان موج نخست ادبیات دولت رانتیر، نوآوری‌هایی را نیز در زمینه شیوه مفهوم پردازی رانت‌های نفتی انجام دادند و به نتایج جالب توجهی دست یافتند. در همین ارتباط باسدا و لاشر^۱ (۲۰۰۶)، این ایده را مطرح کردند که در تحلیل آثار رانت‌های خارجی بر ثبات سیاسی کشورهای نفت‌خیز باید میان دو مفهوم اتکا به نفت و وفور نفت تمایز قائل شد.

به گفته آنها اگر وفور منابع را به عنوان درصدی از صادرات یا تولید ناخالص داخلی هر کشور در نظر بگیریم، میزان نسبی ثروت هر کشور مشخص خواهد شد. یک کشور ممکن است اتکای زیادی به صادرات نفت داشته باشد، اما از درآمدهای نفتی بهره‌چندانی نبرد. برای مثال در سال ۲۰۰۲، نفت ۹۵ درصد صادرات نیجریه را تشکیل داد اما اگر جمعیت بیش از صد میلیونی این کشور را در نظر بگیریم، مشخص خواهد شد که از صادرات ۱۳/۷ میلیارد دلاری نیجریه در این سال، هر نیجریه‌ای به طور متوسط تنها ۳۰ سنت در روز دریافت کرده است. این درحالی است که درآمد نفتی سرانه گینه استوایی در این سال بیش از ۵۰ برابر نیجریه (۱۴/۸۷ دلار) بوده است. بنابراین می‌توان گفت وفور نفت در نیجریه و گینه استوایی، دو پدیده کاملاً متفاوت به حساب می‌آیند (Basedau and Lacher, 2006: 7).

باسدا و لاشر با محاسبه درآمد سرانه حاصل از صادرات نفت در ۳۷ کشور در سال ۲۰۰۲، نشان دادند که درآمد سرانه نفتی بالاتر می‌تواند از بروز خشونت و بی‌ثباتی در کشورهای صادرکننده نفت جلوگیری می‌کند. آن‌ها بر پایه آستانه هزار دلار درآمد سرانه، ۳۷ کشور مورد مطالعه را به دو دسته تقسیم کردند و نشان دادند که اکثر کشورهایی که درآمد سرانه نفتی آنها از هزار دلار فراتر می‌رود، باثبات بوده‌اند و هیچ یک از کشورهای دارای درآمد سرانه نفتی بیش از هزار دلار در خلال سال‌های ۲۰۰۲-۱۹۹۰ منازعه داخلی شدیدی را نیازموده‌اند (Basedau and Lacher, 2006: 9).

نمونه دیگری از این شیوه متفاوت مفهوم پردازی و سنجش رانت‌های نفتی را می‌توان در کار مایکل هرب^۲ مشاهده کرد. هرب این ایده را مطرح کرد که رانتیرسیم و

1-Mathias Basedau
2-Michael Herb

اتکای به منابع طبیعی، پدیده‌هایی یکسان به حساب نمی‌آیند. اگر چه این دو پدیده در عمل، به شدت با یکدیگر همبستگی دارند. اتکای به منابع طبیعی، عموماً به عنوان سهم صادرات منابع طبیعی در تولید ناخالص داخلی (GDP) یک کشور در نظر گرفته می‌شود. در حالی که رانتیریسم، به معنای درصد درآمدهای رانتی در کل درآمدهای دولت است (Herb, 2003: 4).

$$\text{رانتیریسم} = \frac{\text{درآمدهای رانتی}}{\text{درآمدهای رانتی} + \text{دیگر انواع درآمدها}}$$

$$\text{خالص صادرات نفت} = \frac{\text{تولید ناخالص داخلی}}{\text{اتکا به صادرات نفت}}$$

در این معادله مخرج کسر اهمیت بسیاری دارد. اثر رانت با آورده بر معیار استاندارد رانتیریسم، عمدتاً در چارچوب کارکرد سطح توسعه یک کشور نمایان می‌شود. به این صورت که در یک کشور فقیر، میزان نسبتاً اندکی از ثروت رانتی، می‌تواند سهم بسیار بزرگی از درآمدهای حکومت را تشکیل دهد. به واقع می‌توان گفت امکان ندارد که یک کشور ثروتمند و صاحب اقتصادی مولد، وضعیتی رانتیری پیدا کند. از این نظر می‌توان گفت که فقر عامل رانتیریسم است (Herb, 2003: 5-6).

به گفته هرب بر این اساس می‌توان جهت تأثیرگذاری متغیرها را وارونه کرد. بنابراین شگفت آور نیست که بسیاری از دولت‌های رانتیراقتدارگرا هستند. واقعیت این است که ساختارهای رانتیر در دولت‌هایی پدید آمده‌اند که احتمال اقتداگرا بودن آنها از دموکراتیک بودنشان بیشتر بوده است. علت این است که دولت‌های رانتیر در صورت نبود ثروت رانت، به احتمال زیاد دولت‌هایی فقیر بودند. هرب در همین ارتباط اثر شماری از متغیرهای عمده را بر دموکراسی سنجش می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که رانتیریسم بر دموکراسی اثری منفی بر جای می‌گذارد با این حال، این متغیر در مقایسه با دیگر متغیرهای مستقلى همچون آثار منطقه‌ای دموکراسی، درصد مسلمانان در

جمعیت یک کشور و یا درآمد کل کشور، تأثیر کمتری بر دموکراسی دارد. هرب خاطر نشان می‌کند که ثروت نفت در دولت‌های رانتیر، انتظارات معمول را در عرصه‌های مختلف بر آورده نکرده است. با این حال باید توجه داشت که دلیل چندانی وجود ندارد که در نبود ثروت‌های رانتی در این کشورها، نتایج سیاسی بسیار بهتری به دست می‌آید (Herb, 2003: 16).

مهمترین ویژگی‌های تحلیلی و روشی موج دوم مطالعات نفت و سیاست در جدول زیر خلاصه شده است.

جدول ۲. ویژگی‌های عمده موج دوم مطالعات نفت و سیاست

شیوه مفهوم پردازی رانت‌های خارجی	توجه به آثار تعاملی میان رانت‌های خارجی و شرایط ویژه هر کشور
شیوه سنجش رانت‌های خارجی	توجه به میزان وفور نفت و نسبت درآمدهای رانتی به دیگر درآمدها در کنار میزان اتکا به رانت‌های خارجی
محور اصلی توجه پژوهشگران	آثار درآمدهای نفتی در شکل دادن به استراتژی‌های بازیگران سیاسی و زمان ورود درآمدهای نفتی
الگوهای تحلیلی مورد نظر	تکیه بر مطالعات موردی (تأکید بر تجربه‌های متفاوت کشورهای نفت خیز)
تحلیل وضعیت ثبات سیاسی	امکان تقویت ثبات سیاسی با بهره‌گیری از درآمدهای نفتی
تحلیل وضعیت دموکراسی	امکان کمک درآمدهای نفتی به دموکراسی

نتیجه‌گیری

مطالعات نفت و سیاست در خلال سه دهه گذشته تحولات فراوانی را پشت سر گذاشته و دو موج متفاوت از نظریه پردازی را می‌توان در این ارتباط از هم تفکیک کرد. موج نخست این مطالعات با انتشار مقاله مهدوی در ۱۹۷۰ شکل گرفت. موج دوم که عمدتاً از دهه ۱۹۹۰ به بعد آغاز شد، برخی از فرضیه‌های اساسی موج نخست مطالعات درباره شکنندگی ثبات سیاسی در کشورهای نفت خیز، رابطه ثروت نفت و دموکراسی و به طور کلی تجربه‌های مشترک کشورهای متکی به صادرات نفت در عرصه‌های مختلف

توسعه را زیر سؤال برد. صرف از نظر از اینکه موج اخیر مطالعات را همچنان در چارچوب ایده دولت رانتیر دسته‌بندی کنیم یا نه، روشن است که نظریه پردازان تجدید نظر طلب، همچنان از شماری از انگاره‌های موج نخست مطالعات استفاده می‌کنند. نظریه دولت رانتیر در شکل و شمایل اولیه خود در تشریح سازوکارها و ویژگی‌های مشابه در دولت‌های متکی به رانت خارجی، موفق بوده است. تردیدی نیست که اتکای دولت به رانت‌های خارجی، معضلات و نارسایی‌هایی به دنبال دارد که برای مثال می‌توان به ضعف توان استخراجی و بازتوزیعی این گونه دولت‌ها، پی‌گیری سیاست‌های ناکارآمد اقتصادی و آسیب‌پذیری اقتصاد و منابع درآمدی دولت در برابر شوک‌های تجاری خارجی وضع توانایی کسب اطلاع دولت از تحولات درون جامعه اشاره کرد. اتفاقاً در تحلیل‌های موج دوم این مطالعات (Gause, 1994; Herb, 1999; Smith, 2007)، همچنان این دستاوردهای نظری مورد استفاده قرار می‌گیرد. با این حال ناکامی‌های نظریه اولیه دولت رانتیر در توضیح تحولات دهه ۱۹۸۰ در کشورهای نفت‌خیز و بروز دغدغه‌های مطالعاتی جدید، تغییراتی جدی در گرایش مطالعات، روش‌شناسی و شیوه نگاه به رانت‌های خارجی ایجاد کرد. مهمترین محورهای این تغییرات را می‌توان به این صورت دسته‌بندی کرد:

- ۱- الگوهای تحلیلی انتزاعی کنار گذاشته شد و مطالعات موری درباره کشورهای نفت‌خیز مورد توجه قرار گرفت.
- ۲- در تحلیل آثار درآمدهای نفت، به شرایط اجتماعی و سیاسی هر کشور و زمان ورود رانت‌ها به این بستر اجتماعی توجه شد.
- ۳- به جای توجه به تحلیل‌های بخشی با منطق اقتصادی (بررسی آثاربخش مسلط اقتصاد بر ساختار دولت و روابط آن با گروه‌های اجتماعی) بر آثار درآمدهای نفتی در شکل دادن به استراتژی‌های بازیگران سیاسی و ائتلاف‌های شالوده رژیم‌های حاکم تأکید شد.
- ۴- شیوه‌های نوینی برای سنجش آثار رانت‌های خارجی بر حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی در کشورهای نفت‌خیز به کار گرفته شد.
- ۵- نتایج تازه‌ای از این مطالعات ارائه شد که از جمله می‌توان به آثار متفاوت رانت‌های نفتی (بسته به شرایط اجتماعی و سیاسی موجود یا میزان وفور درآمدهای نفت)

و تجربه‌های گوناگون و حتی متضاد رانتیری در حوزه‌های ثبات سیاسی و گذار دموکراتیک اشاره کرد.

این سیر تحول مطالعات نفت و سیاست چندان عجیب نیست. دو مکتب عمده توسعه یعنی نوسازی و وابستگی نیز در سیر تحول خود به تدریج الگوسازی‌های انتزاعی را کنار گذاشتند، به شرایط اجتماعی و سیاسی کشورها بیشتر توجه نشان دادند و بر تجربه‌های متفاوت توسعه تأکید کردند (آلوین سو، ۱۳۷۸: ۱۰۹-۱۰۸ و ۱۹۹-۲۰۰) و در برخی گرایش‌ها در تحلیل‌های پویای توسعه، به عنصر سیاست بیشتر توجه نشان دادند (برنل و رندال، ۱۳۸۷). به نظر می‌رسد نظریه دولت رانتیر نیز از این سیر کلان مطالعاتی تأثیر پذیرفته باشد؛ گرچه این نظریه، از ابتدا در واکنش به برخی نارسایی‌های مکاتب توسعه در تشریح شرایط کشورهای نفت‌خیز، مورد توجه قرار گرفت.

پی‌نوشت

۱. ر.ک: Ross, 2004

۲. ر.ک: (Basedau and Lacher, 2006; Moore, 2002; Smith, 2003, 2004, 2007)

۳. ر.ک: Smith and Crause, 2005

۴. این کتاب توسط نگارنده این سطور با نام «نفت، توسعه دیرهنگام و انقلاب» ترجمه شده و هم‌اکنون در دانشگاه امام صادق (ع) مراحل نشر را می‌گذرانند.

منابع

آلوین، سو (۱۳۷۸) تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵) درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران، تهران، قومس.

اسکاچپول، تدا (۱۳۸۲) «دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران» ترجمه محمد تقی دلفروز، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره اول.

حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۷۶) «رانت، دولت رانتیر و رانتیرسیم: یک بررسی مفهومی» اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۶-۱۲۵.

لوسیانی، جیاکومو (۱۳۷۴) «درآمد ثابت نفتی: بحران مالی دولت و گرایش به دموکراسی»، فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره ۲.

کریستال، جیل (۱۳۷۸) نفت و سیاست در خلیج فارس، حکومتگران و بازرگانان در کویت و قطر، ترجمه ناهید اسلامی و شاپور جورکش، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

برنل، پیتر و ویکی رندال (۱۳۸۷) مسائل جهان سوم، سیاست در جهان در حال توسعه، ترجمه احمد ساعی وسعید میرترابی، تهران، قومس.

میرترابی، سعید (۱۳۸۴) مسائل نفت ایران، تهران، قومس.

میرترابی، سعید (۱۳۸۷) نفت، سیاست و دموکراسی، تهران، قومس.

میرترابی، سعید (۱۳۸۷) علل روندهای متفاوت توسعه در کشورهای نفت خیز، دانشنامه، شماره ۷۰.

همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۸۴) چاپ یازدهم، اقتصاد سیاسی ایران؛ از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، مرکز.

Basedau, Mathias and Wolfram Lacher (2006) "A Paradox of Plenty? Rent Distribution and Political Stability in Oil States", Institute of Global and Area Studies, GIGA Working Papers, No. 21.

Basedau, Matthias (2005) "Context Matters, Rethinking the Resource Curse in Sub-Saharan Africa", German Overseas Institute (DUI), Working Papers, No. 1. (www.diei.de/workingpapers) .

Beblawi, Hazem (1987) "The Rentier State in the Arab World" in Hazam Beblawi and Giacomo Luciani, eds., The Arab State, (New York: Groom Helm).

- Bellin, Eva "(2004)The Robustness of Authoritarianism in the Middle East: Exceptionalism in Comparative Perspective", Comparative Politics, No. 36 .
- Chadhry, Kiren Aziz(1999) "Prices, Politics, Institutions: Oil Exporters in the International Economy", Business and Politics, No. 1 .
- Chaudhry, Kiren Aziz(1997) The Price of Wealth: Economies and Institutions in the Middle East ,(New York: Cornell University Press .
- Delacroix, Jacques(1980) "The Distributive State in the World System", Studies in Comparative International Development, No. 15 .
- Gause, Gregory(1994) Oil Monarchies: Domestic and Security Challenges in the Arab Gulf States, (New York: Council on Foreign Relations Press .
- Herb, Michael(2004)" No Representation Without Taxation? Rents, Development and Democracy" (Manuscript, Georgia State University. Printed at Comparative Politics, April 2005 .
- Karl, Terry Lynn(2005) "Understanding the Resource Curse", in Governing Oil, A Reporter's Guide to Energy and Development, Revenue Watch Open Society Institute, New York.
- Karl,Terry Lynn(1997) The Paradox of Plenty: Oil Booms and Petro-States (Berkeley: University of California Press .
- Luciani,Giacomo(1987) Allocation vs. Production States: A Theoretical Framework" in Hazem Beblawi and Giacomo Luciani, eds. , The Arab state , New York: Groom Helm.
- Luciani, Giacomo(2005) "Oil and Political Economy in the International Relations of the Middle East",in Louise Fawcett ed. , International Relation of the Middle East, Oxford: Oxford University Press .
- Mahdavy, Hussein(1970) "The Patterns and Problems of Economic Development in Rentier State: The Case of Iran, " in M. A. Cook, ed. , Studies in Economic History of the Middle East London: Oxford University Press .
- Moore, Peter W(2002) "Rentier Fiscal Crisis and Regime Stability: Business-State Relations in the Gulf", Studies in Comparative

International Development, vol. 37, No. 1 .

Moore, Peter W(2004) Rents and Late Development in the Arab World, Prepared for delivery at the 2004 Meeting of American Political Science Association, Copyright by American Political Science Association .

Okruhlik, Gwenn(1999) "Rentier Wealth, Unruly Law and the Rise of Opposition," Comparative Politics, No. 31 .

Ross, Michael(2004) "Mineral Wealth and Equitable Development", Manuscript: UCLA Department of Political Science.

Ross, Michael(2001) "Does Oil Hinder Democracy?" World Politics, No. 53 .

Smith, Benjamin and Joseph Kraus(2005) "Democracy Despite Oil: Transition and Consolidation in Latin American and Africa", Prepared for Presentation at the Annual Meeting of the American Political Science Association .

Smith, Benjamin(2006) The Wrong Kind of Crisis: Why Oil Boom and Busts Rarely Lead to Authoritarian Breakdown", Forthcoming, Studies in Comparative International Development, Manuscript: University of Florida .

Smith, Benjamin(2004) " Oil Wealth and Regime Survival in the Developing world 1960-1999", American Journal of political Science, Vol. 48, No. 2 .

Smith, Benjamin(2007) Hard Times in the Land of Plenty: Oil Politics in Iran and Indonesia, Ithaca, Cornell University Press .